بگو: «السَّلاَمُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ»: «سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که ساکن این دیار هستید؛ الله بر گذشتگان و آیندگان ما رحم بفرماید و ما نیز به خواست الله به شما خواهیم پیوست».

از عایشه رضی الله عنها روایت است که می گوید: آیا داستان خودم با رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای شما بیان نکنم؟ گفتیم: بله. گفت: شبی که نوبت من بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد من بود، ردایش را به زمین گذاشت و کفش هایش را نیز بیرون آورد و نزدیک پاهایش گذاشت. همچنین گوشه ی ازارش را بالای رختخوابش پهن نمود و به پهلو دراز کشید. سپس به اندازه ای که گمان نمود من به خواب رفته ام، درنگ نمود؛ بعد از آن به آهستگی ردایش را برداشت و کفش هایش را پوشید و در را باز نمود و بیرون شد و دوباره به آهستگی در را بست. با دیدن این صحنه، من نیز روسری و مقنعه به سر گذاشتم وپیراهن و ازارم را پوشیدم و به دنبالش راه افتادم. تا اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به قبرستان بقیع رفت و در آنجا مدت زیادی ایستاد و در این مدت سه بار دست هایش را بلند نمود (و دعا کرد). آنگاه برگشت و من نیز برگشتم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با شتاب راه می رفت؛ من نیز شتاب نمودم. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع به دویدن نمود؛ من نیز دویدم. سرانجام به خانه رسید. ولی من قبل از ایشان به خانه رسیدم و وارد خانه شدم و فقط همین اندازه فرصت داشتم که دراز کشیدم. به هر حال، رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد خانه شد و فرمود: «مَا لَكِ يَا عَائِشُ حَشْيَا رَابِيَةً؟»: «ای عایشه، چرا نفست تند می زند و دچار تنگی نفس شده ای؟» گفتم: من مشکلی ندارم. فرمود: «لَتُخْبِرِينِي أَوْ لَيُخْبِرَنِّي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»: «به من می گویی یا اینکه الله لطیف و خبیر مرا اطلاع می دهد». گفتم: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت باد؛ و ماجرا را برایش بیان نمودم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَأَنْتِ السَّوَادُ الَّذِي رَأَيْتُ أَمَامِي؟»: «پس آن شبحی که جلوی خود دیدم تو بودی؟» گفتم: بله. در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستش به سینه ام زد، طوریکه سینه ام به درد آمد و فرمود: «أَظَنَنْتِ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْكِ وَرَسُولُهُ؟»: «آیا گمان کردی که الله و رسولش در حق تو ستم می کنند؟» عایشه رضی الله عنها گفت: هر چه را مردم پنهان کنند، الله می داند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم ادامه داد: «فَإِنَّ جِبْرِيلَ أَتَانِي حِينَ رَأَيْتِ فَنَادَانِي فَأَخْفَاهُ مِنْكِ، فَأَجَبْتُهُ فَأَخْفَيْتُهُ مِنْكِ، وَلَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ عَلَيْكِ وَقَدْ وَضَعْتِ ثِيَابَكِ، وَظَنَنْتُ أَنْ قَدْ رَقَدْتِ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَكِ، وَخَشِيتُ أَنْ تَسْتَوْحِشِي، فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَأْتِيَ أَهْلَ الْبَقِيعِ، فَتَسْتَغْفِرَ لَهُمْ»: «همان وقت، جبریل نزد من آمد و طوری که تو متوجه نشوی، مرا صدا زد. من نیز بدون اینکه تو متوجه شوی، جواب دادم. و چون تو لباس راحت پوشیده بودی، جبریل نخواست نزد تو بیاید. من نیز گمان کردم که تو خوابیده ای. چون بیم آن داشتم که وحشت کنی، دوست نداشتم تو را بیدار نمایم. به هر حال، جبریل به من گفت: پروردگارت به تو دستور می دهد تا نزد اهل بقیع بروی و برای آنان طلب مغفرت کنی». عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتم: یا رسول الله، به آنان چه بگویم؟ فرمود: بگو: «السَّلاَمُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ»: «سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که ساکن این دیار هستید؛ الله بر گذشتگان و آیندگان ما رحم بفرماید و ما نیز به خواست الله به شما خواهیم پیوست».

[صحیح است] [به روایت مسلم]

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها داستان خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم را حکایت می کند. می گوید: در یکی از شب ها که از میان همسران نوبت ایشان بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدش بود، رسول الله به

بستر خواب رفته، ردایش را به زمین گذاشت و کفش هایش را بیرون آورد و نزدیک پاهایش گذاشت، سپس دراز کشید. وقتی گمان کرد که من خوابم، به آهستگی ردایش را برداشت و کفش هایش را پوشید و در را باز نمود و بیرون شد و دوباره به آهستگی در را بست چنانکه من متوجه نشوم. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اینکه عایشه رضی الله عنها بیدار نشود، چنین می کرد تا مبادا در تاریکی شب و تنهایی، ترسی بر او طاری شود. با دیدن این صحنه، عایشه رضی الله عنها روسری و مقنعه به سر گذاشته و لباسش را پوشیده و به دنبال ایشان براه می افتد. تا اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به بقیع می رود (بقیع قبرستانی در مدینه است) و در آنجا مدت زیادی می ایستد و در این مدت سه بار دست هایش را بلند نموده (و دعا می کند). آنگاه برمی گردد تا به خانه بازگردد و عایشه نیز به سرعت برمی گردد. در مسیر برگشت به خانه، رسول الله صلی الله علیه وسلم با شتاب راه می رود و عایشه نیز شتاب می کند. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع به دویدن می کند؛ و عایشه نیز می دود. سرانجام عایشه رضی الله عنها از ایشان سبقت گرفته و زودتر وارد خانه شده و دراز می کشد و پس از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد می شود و می فرماید: «ای عایشه، چرا نفست تند می زند و دچار تنگی نفس شده ای؟» می گوید: من مشکلی ندارم. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «به من می گویی یا اینکه الله لطیف و خبیر مرا اطلاع می دهد». و عایشه رضی الله عنها ماجرا را برای ایشان بیان می کند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «پس شخصی که جلوی خود دیدم تو بودی؟»می گوید: بله. در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستش به سینه عایشه می زند، طوری که سینه اش به درد می آید و می فرماید: «آیا گمان کردی که الله و رسولش در حق تو ستم می کنند؟» یعنی: آیا گمان می کنی که الله و رسولش به تو ظلم می کنند و من شبی را که نوبت توست ترک نموده و نزد یکی دیگر از همسرانم می روم؟ عایشه رضی الله عنها می گوید: هرچه را مردم پنهان کنند، الله می داند؛ بله. یعنی: آیا هرچه را مردم پنهان نمایند الله می داند؟ گویا وقتی این را گفت، خودش را تصدیق نموده و گفت: بله. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به او خبر می دهد که جبریل نزدش آمد، اما وارد منزل نشد، زیرا عایشه رضی الله عنها برای خواب لباس راحتی پوشیده بود. و رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان می کرد عایشه رضی الله عنها خوابیده است و دوست نداشت او را بیدار کند تا مبادا از تنهایی در تاریکی شب به وحشت بیفتد. به هر حال جبریل به رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: «پروردگارت به تو دستور می دهد تا نزد اهل بقیع بروی و برای آنان طلب مغفرت کنی». و رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت اجابت این امر چنین می کند و نزد اهل بقیع رفته و برای آنها دعا و طلب آمرزش می کند. و عایشه رضی الله عنها می گوید: یا رسول الله، به آنان چه بگویم؟ فرمود: بگو: «السَّلاَمُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ»: «سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که ساکن این دیار هستید؛ الله بر گذشتگان و آیندگان ما رحم بفرماید و ما نیز به خواست الله به شما خواهیم پیوست».

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/10407